



۲

پول تو جیبی باید برای شما کتاب، سی‌دی، زیورآلات، جینگیل پینگیل، هدیه تولد فلان دوست و از این جور خرت و پرت‌ها را تهیه کند. فرض کنیم شما ۲۰ روز به خودتان ریاضت دادید، زنگ تفریح گرسنگی کشیدید و پیاده تا مدرسه رفتید و برگشتید که روز ۲۱م یک پیتزا بخورید. خوردید؟ نوش جان... اما حالا در ۱۰ روز باقی‌مانده به سرتان زده برای یک بار در تاریخ هم که شده، فلان کتاب را بخرید و پول ندارید. حالا باید چه کار کنید؟

اول: به نظر من در هر مدرسه‌ای می‌شود با مدیر و ناظم هماهنگ کرد تا زنگ تفریح‌های یک روز و چند تا میز را به فروش کتاب اختصاص بدهند. شما کتاب‌هایی را که خوانده‌اید، با هر چند درصد تخفیف که دوست دارید، به هم‌کلاسی‌های خود می‌فروشید و اگر کتابی را که می‌خواستید داشتند، می‌خرید. نداشتند هم به هر حال یک چیزی که از هیچی بهتر است، گیرتان آمده!

دوم: درباره خنزر پنزر. دستبند‌های تسوی اینترنت را نگاه کنید (دخترانه و پسرانه ندارد). یک بندکفش چرمی با

از پول تو جیبی خود چه انتظاراتی دارید؟

مدیریت با جیب خالی

در دنیا برای اینکه عده‌ای به پول برسند، میلیون‌ها اختلاس، گروگان‌گیری، سرقت و ... انجام می‌شود. اما اگر شما یک نفر دزد را دیدید، قبل از هر دفاعی، از آن دزد بخواهید پرونده پول تو جیبی ما را بخواند. اینطوری هم خجالت می‌کشد که شما با کمترین پول تو جیبی‌ها کارهایی می‌کنید که خودشان با بیشترین اختلاس‌ها هم از پس انجام دادنش بر نمی‌آیند و هم سرانته‌مطالعه در کشور بالا می‌رود! به هر حال. در این پرونده سعی کردیم به یک سوال پاسخ بدهیم: یک پول تو جیبی خوب باید از پس چه کارهایی بر بیاید؟

البته این نکته را هم بگویم که می‌شود هر ۴۸۰ ساعت این ۲۰ روز را ریاضت نکشید. مثلاً اگر خرجمان را گردن پدرمان بیندازیم تا خرید ماهانه یا هفتگی را که می‌کند، کالباس هم بخورد (البته از نوع معتبر و پدرومادر دار)، می‌توانیم ساندویچ خانگی ببریم. فرق کالباس خانه و مدرسه آن قدرها هم زیاد نیست. قرار باشد سرطان بگیریم، باهر دو می‌گیریم.



برایتان پیتزا بخرد، سینما مهمانتان کند و یا تفننی هم که شده، باهم به کافی‌شاپ و گیم‌نت و این جور جاها بروید.

اگر انتظارتان از پول تو جیبی این است و پول تو جیبی پاسخ‌گوی همه این نیازهای شما نیست، بهتر است محدودش کنید. آدم هم در محدودیت ستاره می‌شود، پول تو جیبی که جای خودش را دارد.

مثلاً یک راه برای اینکه پول تو جیبی کفاف سینما رفتن را بدهد، این است که در روزهای نصف قیمت سینما برویم. درباره کافی‌شاپ و پیتزا هم اگر بشود هزینه را بین ۱۰ تا ۳۰ هزار تومان در نظر گرفت و پول تو جیبی‌مان روزانه ۱۰۰۰ تا ۵۰۰۰ تومان باشد، تنها راهش این است که ۲۰ روز به جای ۱۰۰۰ تومان ۵۰۰ تومان خرج کنیم و روز ۲۱ آن ماه را جشن بگیریم. لابد می‌گویید یک شیر کاکائو و کیک ساده هم لااقل ۲۰۰۰ تومان خرج بر می‌دارد و نمی‌شود این‌طور زندگی کرد. اما آبخوری مدرسه را که از آدم نگرفته‌اند، شیر کاکائو نخورید! بحث بحث کافی‌شاپ و سینما و جشن پیتزاست...



۳

لباس، تغییر دکور اتاق، کیف و کفش و بعضی چیزها خرجش خیلی بیشتر از پول تو جیبی شماست!

در خارج دانش‌آموزان دبیرستانی چمن می‌زنند، باربر هتل می‌شوند. در فلان رستوران ظرف می‌شویند و نهایتاً ما که فیلم‌هایشان را می‌بینیم، می‌گوییم، ووووو چه خارجی! حالا یک کاره گیر ندهید که اینجا خانه‌ها چمن

ندارند. قرار نیست چمن‌زن بشویم. ما فقط تصمیم گرفتیم کمی مستقل عمل کنیم. ریاضیات خوب است؟ تعارف را بگذار کنار، به هم کلاسی‌هایت با قیمت یک دهم معلم خصوصی‌های بیرون ریاضی درس بده. خوب جامدای درست می‌کنی؟ بلدی دوچرخه، لپ‌تاپ و این چیزها را تعمیر کنی؟ تایپ کردن بلدی؟ سعی کن در ازای توانایی‌هایی که داری، حالا هر چیزی که هست، درآمد کسب کنی. هر کسی هم فکر کرد آدم ضایعی هستی، مجله را بده دستش و بگو جامعه‌شناس رشد گفته ضایع باشیم! این جور ضایع بودن اصلاً بد نیست، وقتی بالاخره می‌توانیم یک کادوی تولد را بدون به زحمت انداختن مادر و پدرمان و بدون اصرار زیادی بخریم.



چهار تا چیز که از دور و برش آویزان شده است، همین. حالا با راپیت قرمز یک گوشه‌ای هم فلان مارک را زده‌اند. ساخت خیلی از چیزهایی که مد شده است و دوستشان داریم، آن قدرها هم سخت نیست.

سوم: کادوی تولد احتمالاً بیشتر از بقیه چیزها خرج بر می‌دارد. به نظرم برای بامزه‌تر شدن می‌توانیم تولد را بیندازیم همان روزی که جشن پیتزا و فلان داریم. می‌شود توی آمیوه‌فروشی به جای «معجون»، چایی سفارش داد و از خانه کیک برد. و یا اصلاً کوکو سیب‌زمینی پخت و توی پارک یا حیاط مدرسه یا وسط کلاس حسابان کبریت رویش گذاشت و فوت کرد. مطمئن باشید هیچ‌کس به جوان‌ها نمی‌خندد. این قانون طبیعت است که ما به خلوص‌عانه‌ترین حالت تولد بگیریم!

چهارم: اگر از آن جوان‌های شیکی هستی که می‌خواهند لاقل یک بار در سال هم که شده، به جای کوکو سیب‌زمینی با ساین‌شاین و بادکنک هلیومی سلفی بگیرند و بزنند: «ما و تولد همین الان بیهویی»، بهتر است بقیه مطلب را بخوانید. در این گزینه جا نداریم.

۴

پول تو جیبی‌ات عرضه یک تبلت و لپ‌تاپ و دوربین و ایکس‌باکس خریدن را ندارد؟

به خدا اگر پول تو جیبی من هم عرضه این چیزها را داشته باشد. در این آخرین مورد یک کاری که به نظرم خیلی جواب می‌دهد، این است که: خرج کنیم!

اصلاً لپ‌تاپ و دوچرخه و ایکس‌باکس هم نه. برگردیم روی همان پیتزا، روی همان کتاب. می‌شود اول ماه اگر ماهانه می‌گیریم، در جا کتابمان را بخریم. شاید ۱۰ روز آخر به سختی بیفتیم و کفگیرمان به ته دیگ بخورد، اما این‌طور وقت‌ها آدم دستش می‌آید که هزینه‌ای که کرده است، می‌آرزید یا نه؟

نه که بخواهم نصیحت کنم، درس عبرت بگیرد. اتفاقاً حرفم این است که برای پول درآوردن باید هزینه کرد. این روزها درس خواندن خالی همه‌چیز نیست. بهترین فرصت همین حالاست تا کنار درس یک قضیه دیگر را هم دنبال کنیم. جوشکاری به نظر کاری پر زحمت می‌آید. اما خبر دارید یک اسکلت‌ساز ساختمان به‌طور متوسط بین ۲۰ تا ۲۵ میلیون برای هر بار کار دریافت می‌کند؟

فقط یادتان نرود، یاد گرفتن همین جوشکاری هم هزینه کردن،

زمان گذاشتن و تخصص می‌خواهد!

خرید یک لپ‌تاپ لاقل یک میلیون برای شما هزینه دارد. می‌شود به هر زور و زحمتی شده از پدر و مادرتان یک میلیون بگیرد، اما با یک هزینه کمتر ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار تومانی می‌توانیم در کلاسی که دوست داریم ثبت‌نام کنیم و یک مدت بعد، از چیزهایی که یاد گرفته‌ایم تا آخر عمرمان درآمد داشته باشیم. می‌شود با روش‌هایی مثل جشنواره صنایع دانش‌آموزی زدن در کلاس و مدرسه، و با هماهنگی مدیر و ناظم، به مرور هزینه همین کلاس‌ها را هم خودمان تأمین کنیم و به جز یک دکتر، وکیل، مهندس یا هر چیزی که قرار است بشویم، توانایی پول درآوردن از هنر، فن و مهارت‌های خودمان را هم داشته باشیم.

درس خواندن لاقل ۴ - ۳ سال دیگر طول می‌کشد. حداقل فایده کار اعتمادبه‌نفس پیدا کردن، اجتماعی شدن و وقت تلف نکردن در این ۴ - ۳ سال است...





جیب‌هایتان را بپایید

کالین دربندیان

بعد از ۱۲ سال تحصیل همه ما حرف‌های پدر و مادر، مشاور، مدیر و... را در مورد لزوم برنامه‌ریزی برای درس و زندگی، و پول در آوردن حفظ شده‌ایم. نسل ما نسلی است که تا اپلیکیشن‌های برای کاری نداشته باشد، اصلاً سمت آن کار نمی‌رود. آدم‌های با برنامه دیگر همه پیر شده‌اند و حالا برنامه‌ریزی - که سنت پسندیده‌ای است - دیگر کم‌کم از یادها می‌رود. نسل ما نسل بی‌پولی هم هست. کتاب‌ها گران هستند، چپیس گران شده، فلافل دیگر یک کالای لوکس حساب می‌شود و قیمت لباس‌ها این قدر بالاست که آدم تا یک لباس فروشی می‌بیند، راهش را کج می‌کند مبادا چشمش به چشم فلان پیراهن و بیسار تیشرت بیفتد. پس با این گرانی‌ها برنامه‌ریزی برای جیب‌هایمان یکی از کارهای مهم است و حالا در این زمان، اپلیکیشن‌های مدیریت جیب روانه بازار شده‌اند. اکثر این برنامه‌ها بر پایه همان مفاهیم ابتدایی حسابداری بنا شده‌اند. هزینه‌های شما یک سمت است و در مقابلش درآمد - همان پول توجیبی، عیدی، جایزه و... - شما قرار دارد. حداقل کمک این برنامه‌ها می‌تواند این باشد که وقتی آخر ماه پدر و مادرتان از شما می‌پرسند: «اصلاً معلومه تو پول‌هات رو کجا خرج کردی؟» قهرمانانه گوشی‌تان را بیرون بیاورید و اپلیکیشن مورد نظر را باز کنید و بگویید: «اینجاها». با این برنامه‌ها آمار جیب‌تان همیشه دست‌تان می‌ماند و آخر هر ماه می‌توانید به چشم ببینید که پول‌ها را کجا هزینه کرده‌اید و کدام موردها بیشترین مکش پولتان را داشته‌اند. بدین شکل برنامه‌ریزی برای دوره مالی بعدتان می‌تواند راحت باشد. پس حتماً سری به اپلیکیشن‌های معتبر بزنید و برنامه‌های مدیریت امور مالی را دانلود کنید. ما هم کارتان را راحت می‌کنیم، این‌ها پیشنهادهای ما هستند

- حسابداری پارمیس همراه (اندروید و ios)
- جیب (ویندوز فون)
- حسابداری دارا (ios)
- نیو (اندروید)
- Persianhesaab (ویندوز فون)
- خانه ما (اندروید و ios)

خطرناک‌ترین قاتل قرن!

زهرا فرنیبا

در طول تاریخ علم پزشکی سه بیماری از جمله بیماری‌های کشنده محسوب می‌شوند: طاعون سل و هموپولیا دیزاوردوز (hemopolia disorder). حتماً درباره‌ی دو مورد اولی شنیده‌اید، اما چیزی که توجه اصلی را می‌طلبد، مورد سوم است. در سال ۱۹۲۰ سازمان بهداشت جهانی این بیماری را در زمره ۲۰ بیماری خطرناک جهان قرار داد، در صورتی که در دسته‌بندی‌های اخیر و با گسترش روزافزون این بیماری، سال‌هاست که در رده سوم خطرناک‌ترین بیماری‌های جهان قرار دارد.

از جایی که این بیماری به جز پرخواهی نشانه و علامت دیگری ندارد، فرد بیمار را نمی‌توان در همان مراحل ابتدایی تشخیص داد. زیرا بیماری خود را انکار می‌کند.

هلن لیا، یکی از مبتلاشدگان به این بیماری، در روزنامه محلی شهر خود درباره‌ی آن می‌نویسد: «ابتدا نمی‌دانم که چه بر سرت آمده، اما وقتی کمی پایه سن می‌گذاری و با درمان سخت و طاقت‌فرسای آن مواجه می‌شوی، درد استخوان‌هایت که بالا می‌زند و قند خونت می‌افتد و هر آب‌میوه‌فروشی که می‌بینی، نمی‌توانی یک قلم شیر موز بخوری، روزی هزار بار به خودت می‌گویی کاش مرده بودم.» این بیماری تنها بیماری پدرزادی روی کره زمین است.



صدویک راه برای تخلیه جیب یک بابا!

پرنده پری

اگر در تاریخ نوشته‌اند، شاید برای کمبود جا بوده است، اما شما این را در جغرافیای ذهنانتان داشته باشید که از روز ازل بین بچه‌ها و پدرها کش‌مکش‌هایی بر سر گرفتن و ندادن پول تو جیبی وجود داشته‌است.

نمی‌دانم داستان چیست که این پدرها اگر جیب‌هایشان هم در حال انفجار از اسکناس باشد، باز یک جورایی از دادن پول ابا دارند.

مثلاً بابای من معتقد بود، ما مشکل مالی نداریم، اما هنوز جمله از دهنش خارج نشده، می‌گفت: چون ما اصلاً مالی نداریم! هر بار هم می‌آیم بگوییم پوو... شروع می‌کند چنان بلندبلند سرفه کردن که هر چه پول و پتو و پله و پیرهن و پاشنه و هر چه که پ دارد را از ذهنم می‌پراند. بعد قه‌قهه می‌خندد که خب خدا رو شکر یادش رفت. گاهی هم یک کارت بانکی خالی را دستم می‌دهد و می‌گوید هر چه داشت مال خودت و فرار می‌کند! یک بار وقتی اسم پول توجیبی را آوردم، چنان خودش را به خواب زد که مجبور شدم ۱۱۵ را خبر کنم تا به هوشش بیاورند.

این روش‌ها کم‌کم داشت اعتمادبه‌نفسم را تضعیف می‌کرد و بالاخره یک روز من هم تصمیم گرفتم روش خودم را اختراع کنم.

برای رفت و آمد در مسیر از اتوبوس استفاده می‌کردم و کرایه تاکسی را می‌گرفتم.

هزینه خرید کتاب و جزوه را بدون بن کتاب حساب می‌کردم و سعی داشتم این‌طور توجیه کنم که تا کتاب‌فروشی سر خیابان هم باید با تاکسی رفت.

اما نمی‌دانم از کجا فهمید، سر خیابان سنگگی هم هست و از آن روز به بعد مجبور شدم خودم نان بخرم و جدا از اینکه یک چیزی هم از جیب دادم، با اینکه هیچ‌وقت به رویم نیاورد که دروغم را فهمیده، برای سرویس کولر خانه هم از خودم استفاده کرد و دست آخر پول تو جیبی خودم را هم بدون ربالی اضافه‌تر گذاشت کف دستم.

نمی‌دانم اگر در تاریخ نوشته‌اند، شاید برای کمبود جا بوده است. اما شما این را در جغرافیای ذهنانتان داشته باشید که **از روز ازل بین بچه‌ها و پدرها کش‌مکش‌هایی بر سر گرفتن و ندادن پول تو جیبی وجود داشته‌است.** پس سعی کنید هیچ‌وقت باباها را گول نزنید. فکر کنم آن‌ها خودشان هم یک روز بچه بوده‌اند و راز موفقیتشان این است که ما هنوز بابا نشده‌ایم.



یعنی اگر از آن روزی که نوزاد متولد می‌شود، پدر و مادر از او در برابر این بیماری مواظبت کنند، ویروس آن در همان دوره می‌میرد و انسان هرگز در حدود ۲۰ سالگی به آن دچار نخواهد شد.

اما این بیماری چگونه مبتلایانش را از پای در می‌آورد؟ شروع آن زمانی است که حمایت مالی خانواده آغاز می‌شود. کودک به این روند عادت می‌کند و وقتی به سن مدرسه می‌رسد، با دریافت مقرری تعیین شده روزگار خود را در مدرسه می‌گذراند. به همین منوال می‌گذرد تا در سنین حدود ۱۵ تا ۲۰ سالگی که دوره خفیف بیماری نامیده می‌شود، فرد با مقوله خرج کردن مشکل پیدا می‌کند و شدیداً از لحاظ مالی ضعیف می‌شود. هر چه بیشتر از والدینش پول می‌گیرد، عزت‌نفسش کمتر می‌شود. البته در نهایت ممکن است به تغییر فرد در راستای مثبت بینجامد و این بیماری سرکوب شود. اما اگر این روال تا ۳۰ سالگی ادامه یابد و فرد ۳۰ ساله همچنان برای گذران زندگی‌اش روی والدین خود حساب کند و تا آن سن مشغول به کار نشده باشد، دوره شدید هموپولیادیس اوردوز شروع می‌شود و بیمار بالاخره از پای در می‌آید.

شیوع این بیماری به حدی است که گفته می‌شود از هر ده نفر، شش نفر از این بیماری رنج می‌برند؛ اگرچه تقریباً دو نفر هم از آن لذت می‌برند!

پس از ۲۳ سال تلاش مداوم، بالاخره پزشکان ژاپنی موفق شدند برنامه درمانی این بیماری را تنظیم و از دادن تلفات هر چه بیشتر آن جلوگیری می‌کنند. اما به دلیل اینکه برنامه آن‌ها به زبان ژاپنی تنظیم شده است، متأسفانه این بیماری هنوز هم از بین هم‌وطنان ما قربانیان بی‌شماری می‌گیرد. پس مستقل باشیم و...